

شاهزاده کوری

همراه با ویژه‌نامه‌ی خردسال
صفحات ۱۱ الی ۱۸

آذر و دی ۱۳۹۹ • شماره ۱۷۲ و ۱۷۳
بها: ۱۵۰۰۰ تومان



ناشر تخصصی کتب و مجلات شاهزاده



قاصدک • ویژه نامه ی خردسال



۱ روزهای مانا ...
۲ انسان فروتن

۴ چگوته در خانه خمیر بازی درست کنیم؟

۶ حاج قاسم دلاور

۷ گل رسول خدا

۸ شاهد یخی...

۱۰ مثل تو

۱۱ تولد بازی !!!

۱۲ من برنده شدم!

۱۴ من ترسو نیستم!

۱۶ عروسکی

۱۷ اگه گفتی شغل من چیه؟

۱۸ من می توانم...

۱۹ چرا نماز می خوانیم؟!

۲۰ دانشمند مهربان

۲۲ بچه های فلسطین

۲۴ بچه های مجله

به نام خدا

کودک

سال ۱۳۹۹ • شماره های ۱۷۲ و ۱۷۳
صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: رحیم نریمانی
ناظر تولید: سیده فاطمه رضایی
مدیر اجرایی: زهرا خسروی
● ● ●
دبیر تحریریه: فریبا حداد
طراح گرافیک: سمیرا سادات شفيعی
امور فنی: آتلیه شاهد
ناظر فنی چاپ: علیرضا قاسمی
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
تلفن دفتر تحریریه: ۸۸۸۳۵۱۰۸
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com
سندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

● ● ●
ناشر: انتشارات شاهد
تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراي بهار شمالی
شماره ۵
تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸
● ● ●
چاپ: چاپخانه سازمان
فرهنگی سیاحتی کوثر

● ● ●
تصویر جلد: سمیرا شفيعی - سمیه شفيعی
● مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
● مطالب رسیده باز گردانده نمی شود.
● نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.



اپلیکیشن «شاهد کودک» را نیز می توانید از سایت کافه بازار
دانلود و نصب نمایید.

روزهای مانا...

وفات حضرت معصومه (س)

۶ آذر

رحلت معصومه
دلّمان غرق عزاست
مردش شهر قم است
خواهر خوب رضاست



۲۷ آذر

شهادت آیت الله دکتر محمد مفتاح

شهید مفتاح برای دوستی
حوزه و دانشگاه تلاش می کرد
و خشم دشمنان انقلاب اسلامی
باعث شهادت آن ایثارگر راه علم شد.
روز شهادت دکتر مفتاح و
«روز وحدت حوزه و دانشگاه»
را گرامی می داریم.

۵ دی

روز ایمنی زلزله

نوگلان مهربون،
آموزش ایمنی در زلزله
را بیاموزیم تا موقع زلزله،
با آرامش باشیم و آسیب نبینیم.
روز ایمنی زلزله را گرامی می داریم.

قیام خونین مردم قم

۱۹ دی

این روز بزرگ، یادآور
قهرمانی مردم شجاع قم است
که با خون خود، مبارزه با
حکومت ظالم شاهنشاهی
را آغاز نمودند.
یاد آن شهیدان انقلاب
اسلامی زنده باد.

ميلاد حضرت عیسی (ع)

آی بچه ها مبارک
تولد مسیحا است
پیامبر رحمت
هدیه ی خوب خداست

۲۰ دی



شهادت امیر کبیر

امیر کبیر، قهرمان مبارزه با بیگانگان بود
و به دست مزدورانی که می خواستند
کشور ما روی استقلال را نبیند،
به شهادت رسید.
یاد آن قهرمان ملی ایران
در تاریخ کشورمان
جاودان است.

روز جهانی معلولان

روزی که مبارک باشه
ای آنکه پرتوانی
فکر و تلاش تو هست
امید زندگانی

۱۳ آذر



تقویم
۱۳۹۹



مصطفی میرزایی، میرنگار
تصویرگر: سمیه شفیعی

روز

۱



انسان فروتن

پدرم حاج احمد را بوسید و زیارت قبول گفت؛ من هم همین طور. دور تا دور اتاق مهمان نشسته بود. پدر رفت دم در نشست! من هم کنارش. یکی از جوان ها پا شد و گفت: «آقا بفرمایید بالا، من آن جا می نشینم.» پدرم قبول نکرد. حاج احمد کمی از سفر و از زیارت خانه ی خدا گفت. بعد ما پا شدیم و خداحافظی کردیم.

حاج احمد به من یک شیشه ی کوچک عطر و به بابا یک تسبیح سوغاتی داد. بیرون آمدیم. بابا بچه ای را در کوچه دید. مثل اینکه او را می شناخت.

زودتر از او سلام کرد و حالش را پرسید.

گفتم: «بابا من فکر می کردم همیشه باید کوچکترها به بزرگترها سلام کنند.»

بابا گفت: «سلام کردن که بزرگ و کوچک ندارد، خیلی هم ثواب دارد.

پسرم می دانی آدم فروتن به چه کسی می گویند؟»

- فروتن! معنی فروتن چی هست؟

- فروتن یعنی کسی که مغرور و خودپسند نیست.

قیافه نمی گیرد و فکر نمی کند از دیگران بالاتر و بهتر است.

امام یازدهم ما، امام حسن عسکری (ع) می فرماید: «فروتن به کسی می گویند

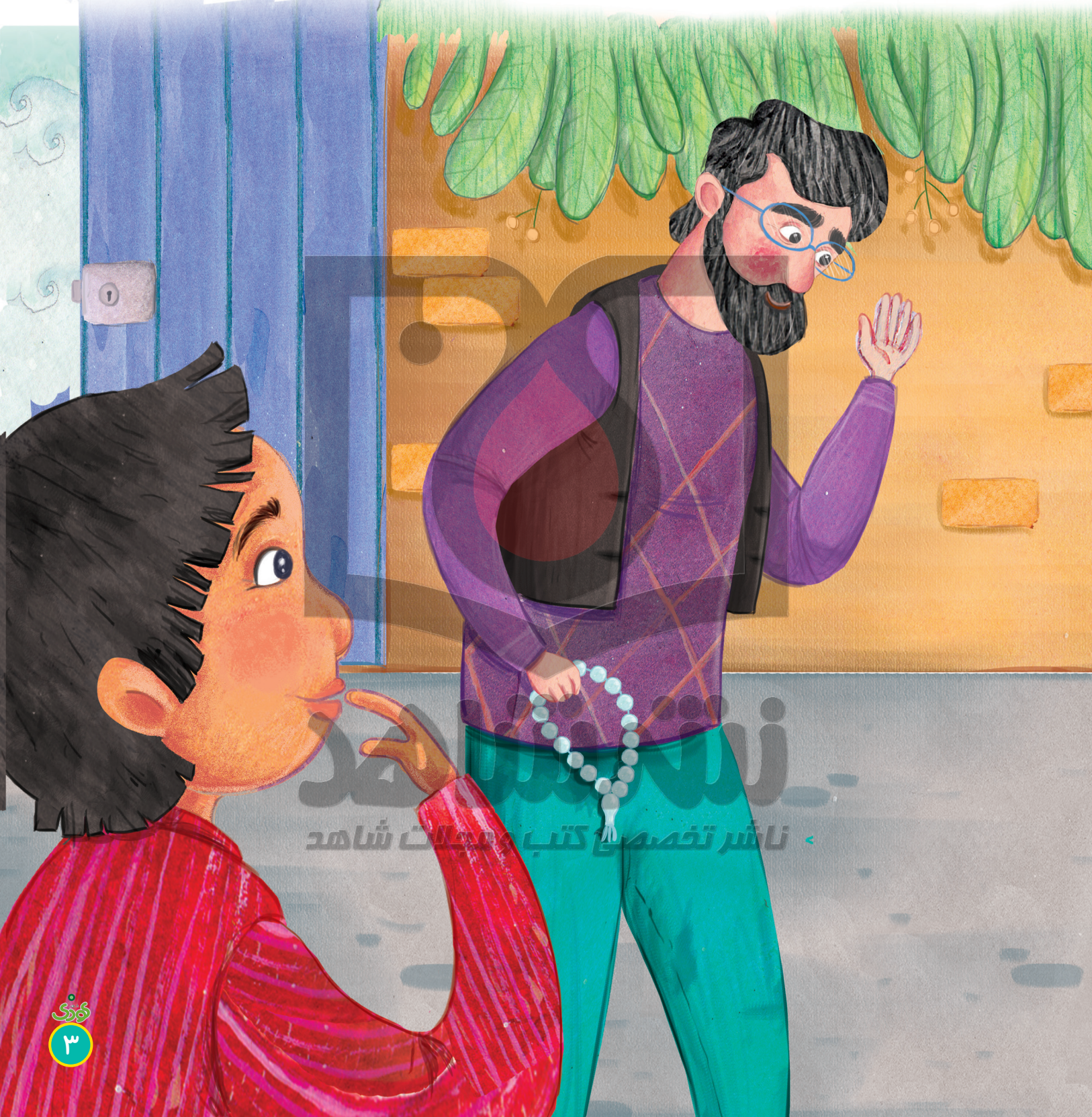
که به همه سلام می کند و در جایی پایین تر از مقام و بزرگی خودش می نشیند.»

گفتم: «مثل شما که در خانه ی حاج احمد دم در نشستید.

حالا فهمیدم شما یک انسان فروتن هستید، مگر نه؟»

بابا از حرفم بلند بلند خندید.





ناشر تخصصی کتب و مقالات شاہد

چگونه در خانه خمیر بازی درست کنیم؟

بیشتر و بیشتر
بدانید...



دوست گلم، خیلی خوبه که خمیر بازی را خودت بتونی در منزل درست کنی!
درست کردن خمیر بازی اصلاً کار سختی نیست، کافیه به کمک بزرگترها
چندتا چیز را با هم ترکیب کنی و یه خمیر بازی خیلی خوب بسازی!

چیزهایی که لازم داری:

- ۱ رنگ خوراکی
- ۲ پیمانه آرد
- ۳ ۱ پیمانه نمک
- ۴ ۲ قاشق سوپ‌خوری روغن
- ۵ ۲ قاشق چای‌خوری
- پودر کرم تارتار
- ۶ ۲ لیوان آب



تصویر گر: فاطمه زهرا میرزایی



ناشر تخصصی کتب و مجلات شاهد

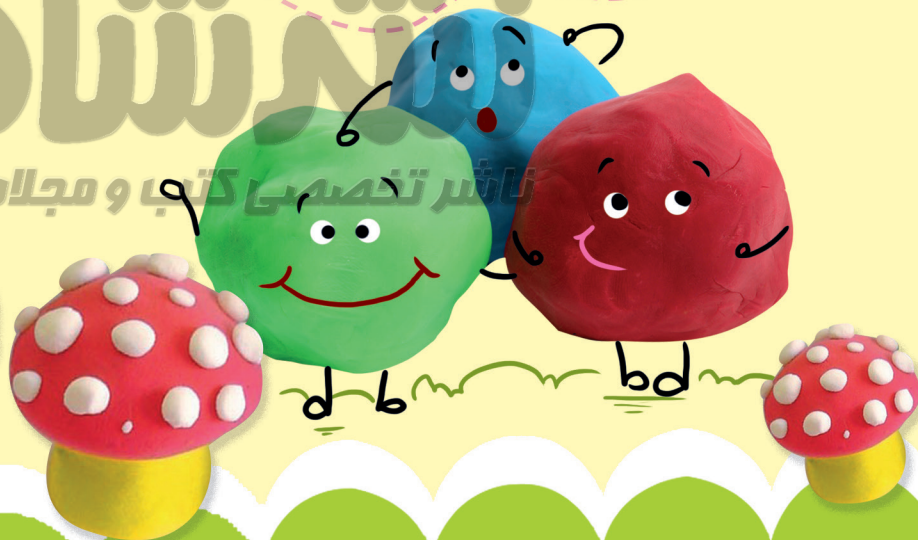


مراحل تهیه:



۱. همه‌ی مواد اولیه به جز رنگ خوراکی را در یک قابلمه بریزید.
۲. قابلمه را روی حرارت متوسطی بگذارید و سپس همه‌ی مواد را با یکدیگر مخلوط کنید تا شبيه خمير درآيند.
۳. در اين مرحله بگذاريد خميرتان خنک شود، سپس رنگ خوراکی را به آن اضافه کنید.
۴. حالا خمير را با دست‌تان ورز دهيد تا نرم و صاف شود.
۵. با یک وردنه، خمير بازی را روی سطحی صاف کنید. سپس با استفاده از اجسام طرح‌دار، شکل‌های جالب را روی آن برش بزنید.

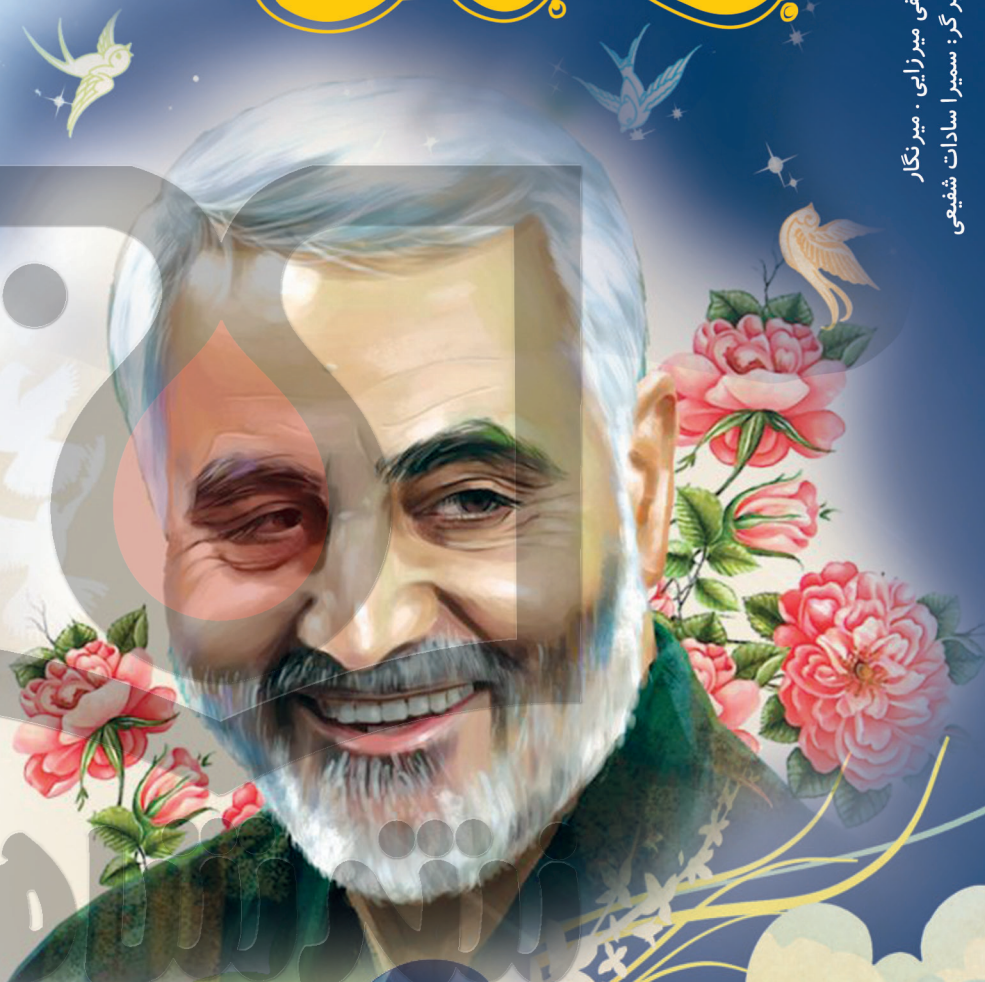
شما می‌توانید خمیرتان را به رنگ‌های مختلفی درآورید.



حاج قاسم دلاور

مصطفی میرزایی - میرنگار
تصویرگر: سمیرا سادات شفیعی

بچه‌های نازنین
نوگلای مهربون
یه قصه‌ی واقعی
می‌خوام بگم براتون
با حيله‌ی دشمنان
داعش یهو پیدا شد
کار اونا روز و شب
کشتن آدماشد
در عراق و سوریه
می‌کردن هی جنایت
اسرائیل و آمریکا
خیلی می‌کرد حمایت
حاج قاسم دلاور
اومد میون میدون
دشمنارو خیلی زود
شکست داد اون پهلون
دشمن می‌خواست نمونه
این سردار نمونه
شهید راه حق شد
راهش زنده می‌مونه



گُل رسول خدا

برترین زن عالم
نور چشم پیغمبر
در مقام او نازل
گشته سورهی کوثر
در حیا و در ایمان
در عبادت و تقوا
بوده حضرت زهرا
یک نمونهی والا
یاور نبوت بود
در تمام سختی‌ها
همنشین حیدر بود
آن فرشتهی زیبا
آن حسین مظلومش
سرور شهیدان است
آن حسن گل زهرا
کوه صبر و ایمان است
ظالمانه پَرپر شد
آن گل رسول ما
قبر بی‌نشان دارد
نور مصطفی، زهرا

ناشر تخصصی کتب و مجلات اسلامی





مثل تو

ولادت حضرت زینب (س) مبارک باد

تصویرگر: سمیه میرزایی
زهرا داوری

امشب سرا و صحن تو
حتماً تماشایی شده
حوض و گلاب و نور و گل
به به، عجب جایی شده

از خانه‌ات دورم ولی
حتماً تو می‌بینی مرا
مثل تو من هم زینبم
نه، تو کجا و من کجا

شاد است از این جشن قشنگ
امشب زمین و آسمان
من دوستت دارم زیاد
خانوم خوب و مهربان

به کمک بزرگترها صفحات ۱۱ تا ۱۸ را جدا کن! منگنه کن! یک مجله را دو تا کن! ..

قاصدک کور

ویژه نامه خردسال

تولد بازی !!!

تصویر گر: طوبی سبحانی

دوست گلم، جوجه تیغی را از مسیر درست در بازی ماز تولد به جشن تولدش برسان.



قاصدک

ویژه نامه خردسال

من برنده شدم!

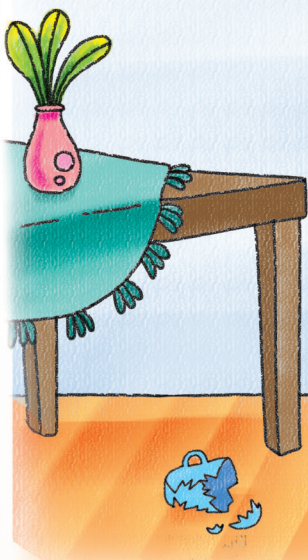


مریم عاطفی
تصویر گر: سمیه شفیعی



شُتَرَق لیوان از دست سارا افتاد و شکست.
سارا به سامان، داداش کوچکش نگاه کرد.
سامان تاتی تاتی راه می‌رفت.
با خودش گفت: «سامان راه می‌رود
ولی حرف که نمی‌زند».
دوید پیش مامان.

– مامان، مامان، سامان لیوان را شکست!
مامان از آشپزخانه به اتاق آمد. لیوان شکسته را که دید،
گفت: «ای پسر شیطونک من! چرا لیوان را شکستی؟»
سامان به مامان نگاه کرد و خندید.
مامان خرده‌های شیشه را جمع کرد و رفت.
سامان تاتی تاتی دور اتاق می‌چرخید.



سارا به آشپزخانه رفت و گفت: «مامان، شما سامان را دعوا نکردید!
اگر من هم لیوان را می‌شکستم، دعوایم نمی‌کردید؟»

مامان گفت: «نه، دعوا نمی‌کردم.»

سارا گفت: «مامان، من را ببخش! سامان لیوان را نشکست، من شکستم!»

مامان دستش را روی سر سارا کشید و گفت: «خودم فهمیدم.»

سارا گفت: «از کجا فهمیدید؟!»

مامان گفت: «لیوان روی میز بود،

دست سامان به لیوان نمی‌رسید.»

سارا سرش را پایین انداخت.

مامان دست سارا را بالا گرفت و

گفت: «ناراحت نباش!

تو برنده شدی.»



سارا گفت: «برنده‌ی چی؟!»

مامان گفت: «برنده‌ی مسابقه‌ی راست و دروغ!»

سارا بالا پرید و گفت: «آخ‌جون، من برنده شدم! من برنده شدم!

من می‌خواهم همیشه برنده باشم! من همیشه حرف راست می‌گویم!»

سامان تاتی تاتی به آشپزخانه آمد.

مامان به سارا و سامان یک تکه کیک خوشمزه داد و

گفت: «این هم جایزه‌ی راست‌گویی!»



من شجاع هستم!

قاصدک



تصویرگر: فاطمه زهرا میرزایی

من واکسن می‌زنم تا هرگز
بیمار نشوم!



من در اتاق تاریک با آرامش
بیشتری می‌خوابم!



من با حیوانات دوست هستم!



من از رعد و برق خوشحال می‌شوم
چون نشانه‌ی باران است!



بووووق

من با شنیدن صداهای بلند،
از محل خطر دور می‌شوم!



شیر زخمی کتب و مجلات شاهد

من حمام را دوست دارم
چون پاکیزه می‌شوم!



عروسک و اسباب

عروسک جان کجایی
بیا بنشین کنارم
کمی دقت کن الآن
که با تو کار دارم

خریدم چندتا ماسک
بین سبز و سفید است
گل و گنجشک دارد
مدل دار و جدید است

نگو بوس و بغل کن
بیایم دیکم اصلاً
نگن هی هم از اسباب
نکن هی قهر بامن

تو تنها چند وقتی
نکن هی آخر و غرغر
مریضی می رود زود
نه غمیگین شونه دلخور



زهره داوری
تصویر گر: سمیه شفیعی

ناشر تخصصی کتاب و مجلات شهامد

ویژه نامه خرداد سال

مهر

۱۶

اگه گفتی شغل من چیه؟

هر کسی یه شغلی داره، آیا می‌دونی شغل مامان بابای شما چیه؟
مشاغلی که تو تصویر می‌بینی رو می‌تونی نام ببری؟



هر کدام رو به وسیله‌ی کارشون وصل کن.

- آیا تا به حال برای میهمانان شعر خوانده‌ای؟
- آیا از میهمانان خجالت می‌کشی؟
- آیا خجالت کشیدن کار خوبی است؟

من می‌توانم...



چرا نماز می‌خوانیم؟!

آیا می‌دانستی همان‌طور که بدن ما به اکسیژن، آب و غذا نیاز دارد تا زنده بماند، روح و جان ما نیز به یاد و گفتگوی با خداوند نیازمند است. اگر ما خدا را یاد نکنیم، روح ما کم‌کم تیره می‌شود و ما دچار حسادت و غرور و ناامیدی می‌شویم. نماز بهترین شکل یاد خدا و دوستی با او است. خداوند از همه‌ی مردم بی‌نیاز است و این ما هستیم که به نماز و ارتباط با او نیازمندیم. نماز ما را از گناهان دور می‌کند و بذر امید و شادی و مهربانی را در دل ما می‌نشانند. باید بدانیم اگر خداوند از ما خواسته که نماز بخوانیم برای خیر و صلاح خود ما است. همان‌طور که یک موبایل باید به پریز برق وصل بشود تا شارژ شود، انسان هم با ارتباط با خداوند متعال شاداب و با روحیه می‌شود.



تصویر گر: محمد حداد

نست

ناشر تخصصی کتب و مجلات شاهد

دانشمند مهربان

مجید ملامحمدی
تصویرگر: محمد حداد

آقامحسن داشت می‌خندید. وقتی می‌خندید صورتش مهربان‌تر از همیشه می‌شد.

او به یک درخت بزرگ سیب تکیه داده بود. دور و برش هم پر از پرنده بود؛ پرنده‌هایی سفید با نوک‌های نارنجی. آن‌ها روی شاخه‌های آن درخت کنار آقامحسن نشسته بودند. یکی از پرنده‌ها که از بقیه کوچکتر بود، داشت از او می‌پرسید:

«آقامحسن! پیراهن شما چقدر خوش بو است!»

آقامحسن هم می‌گفت: «به خاطر این که من شهید شده‌ام. عطر شهدا خیلی خوش بو است.» آقامحسن و پرنده‌ها توی یک دفتر نقاشی بودند. آن‌ها را مریم کوچولو نقاشی کرده بود. حالا هم داشت قصه‌ی آن‌ها را برای مامان زهرا تعریف می‌کرد. مریم کوچولو می‌گفت: - بین مامان، آقامحسن لباس سبز بر تن دارد چون توی بهشت است. این پرنده‌ها هم پرنده‌های بهشتی هستند.

مامان زهرا با خوشحالی گفت: «چه نقاشی زیبایی کشیده‌ای مریم‌جان! آفرین بر دختر هنرمندم!» بعد به یاد خاطره‌ی دیشب افتاد. فوری گفت: «مریم‌جان، دختر گلم! من دیشب در یکی از روزنامه‌ها یک خاطره‌ی قشنگ خواندم. خاطره‌ای که همسر شهید آقامحسن فخری‌زاده تعریف کرده بود. حالا خوب گوش کن تا برایت تعریف کنم.»

مریم کوچولو روی مبل نشست و به صورت مامان زهرا زل زد. مامان زهرا از قول خانم آقامحسن گفت: «آقامحسن همیشه تا دیر وقت کار می‌کرد و گاهی نصف شب‌ها به خانه می‌آمد. یک شب به او گفتم: - وقتی دیر به خانه می‌آیی، بچه‌ها نگران تو می‌شوند.

او با لبخند جواب داد: «من هر چه بیشتر کار کنم، نتایهاو کمتر خواب راحت به چشمش می‌آید. پس اجازه بده بیشتر کار کنم.» گفتم: «چشم.»

وقتی شوهرم آقامحسن شهید شد، نتایهاو از شنبه‌ی آرام صحبت کرد. همان لحظه بود که معنی حرف‌های آقامحسن را فهمیدم. شوهرم با کارهای بزرگش، واقعاً آرامش و خواب راحت را از اسرائیلی‌ها گرفته بود. نتایهاو نخست‌وزیر بدجنس اسرائیل است.

همان کسی که دوست ندارد ما ایرانی‌ها، دانشمندان بزرگ داشته باشیم.



شهید

ناشر تخصصی کتب و مجلات شاهد

شهید محسن فخری زاده یکی از دانشمندان بزرگ هسته‌ای کشورمان بود. آقامحسن کارهای علمی بزرگی برای ایران انجام می‌داد. به همین خاطر دشمنان از او می‌ترسیدند. او در روز ۷ آذر سال ۹۹ به دست نوکران آمریکا و اسرائیل، در آب سرد دماوند ترور شد و سپس به شهادت رسید. او کارهای علمی و ارزشمندی برای ما به یادگار گذاشته است.

فُطرس (پهپاد شجاع ایرانی)، وسط میدان ایستاده بود. دور تا دورش پهپادهای قوی ایرانی جمع بودند؛ شاهد ۱۲۹، حماسه، مهاجر، ابابیل، صاعقه و ... فطرس قرار بود به یک مأموریت تازه برود؛ مأموریت محافظت از آسمان باشکوه ایران.

پهپادها گفتند: «خوش به حالت! کاش ما هم همراهت می‌آمدیم.» فطرس خندید و گفت: «خُب نوبت به شما هم می‌رسد؛ اما...»

پهپادها پرسیدند: «اما چه فطرس جان؟! فطرس قدمی جلو رفت. آسمان را بو کشید و با غرور

گفت: «کاش پهپادهای آمریکایی و اسرائیلی به چنگم می‌افتادند.

آن وقت می‌دانستم چه بلایی بر سرشان بیاورم.

آن‌ها آن قدر ترسو هستند که جرأت نزدیک شدن به مرزهای ما را ندارند.»

صاعقه گفت: «آفرین به تو که گُل گفتی!»

فطرس چشم‌هایش را بست و یاد خواب شب گذشته‌اش افتاد...

او روی آسمان بود که از دور یک پهپاد اسرائیلی دید.

فوری به سمت او حمله کرد. پهپاد اسرائیلی پا به فرار گذاشت.

کمی بعد فطرس متوجه شد که با شجاعت، از آسمان‌ها رد شده و به آسمان فلسطین رسیده است.

جایی که همیشه آرزوی دیدنش را داشت. دلش برای بچه‌های غزه تنگ شده بود.

پهپاد اسرائیلی به همراه گروهی از پهپادها به سراغش آمدند؛

او مثل عقابی که دنبال لاشخورها افتاده باشد، لابه‌لای آن‌ها ویراژ داد و به دنبال‌شان افتاد.

با هر حرکت فطرس، پهپادهای اسرائیلی به هم می‌خوردند و آتش و لاش، روی زمین سرنگون می‌شدند.

صدای جیغ و داد پهپادها بلند بود. آن‌ها وحشت‌زده شده بودند و با صدای بلند کمک می‌خواستند.

خیلی زود چندتای باقی‌مانده، پا به فرار گذاشتند. فطرس جلوتر رفت و به پایین نگاه کرد.

چیز عجیبی دید؛ انبوهی از مردم غزه به تماشای جنگ او و پهپادهای اسرائیلی ایستاده بودند.

آن‌ها خوشحال بودند و برای او دست تکان می‌دادند. گروهی از بچه‌های کنار ساحل، پرچم‌های

ایرانی و فلسطینی را به دست داشتند و دنبال هم می‌دویدند. فطرس پایین و پایین‌تر رفت.

دریچه‌ی دلش باز شد. انبوهی از گل‌های سرخ و زرد و سفید، بر سر و روی مردم غزه فرود آمدند.

از آن بالا فریاد زد: «سلام. من خیلی دوست‌تان دارم.»

مرغ‌های دریایی از شوق، گل‌ها را به نوک گرفتند و توی هوا چرخ زدند.

فطرس به یاد مردم تنهای غزه بود که صدای پهپادها او را به خود آورد. چشم باز کرد.

– چی شده فطرس جان، چرا توی فکری؟!

فطرس سر بلند کرد و گفت: «به دلم افتاده اسرائیل به زودی نابود خواهد شد و ما

در جشن پیروزی بچه‌ها و بزرگترهای فلسطینی شرکت خواهیم کرد.»

پهپادها هورا کشیدند. فطرس با شوق و غرور، به سمت آسمان پرواز کرد.

بچه های فلسطین

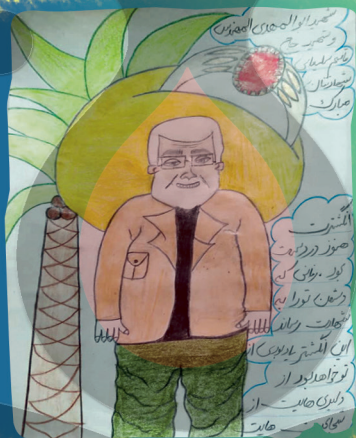


ناشر: خانه های کتب و مجلات شاهد

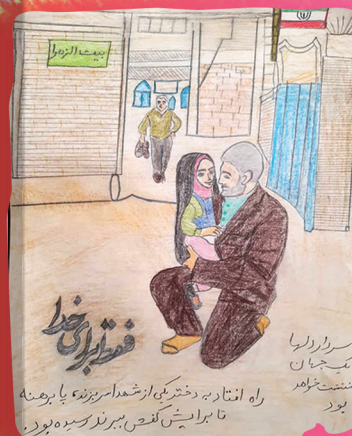
قهرمان زندگی ام



ساغر موسوی ۸ ساله از لورستان



مبینا شاهوخ بیگی ۱۰ ساله از شهریار



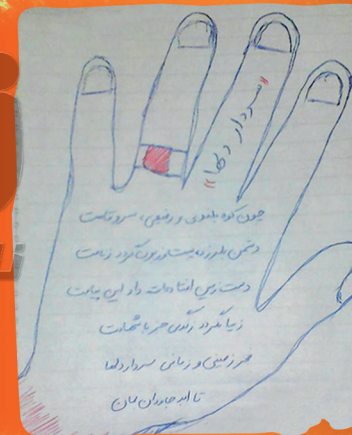
مهدی غفوری نژاد ۹ ساله از شیراز

آثار فوق توسط شرکت کنندگان در مسابقه
«قهرمان زندگی ام» برای شاهد کودک
ارسال شده است.

قییمه صرغاسی ۷ ساله از کرج



کیارش ملک محمودی ۸ ساله از لورستان



بخوانیم...

بخشی از کتاب «زندگی حضرت نوح علیه السلام»...

در سرزمین زیبا و آبادی که خداوند همه چیز به مردمش داده بود، مردم خدا را فراموش کرده بودند. آن‌ها بُت‌های بزرگ و رنگارنگ برای خود ساخته بودند و خیال می‌کردند هر چه دارند، بُت‌ها به آن‌ها داده‌اند. بنابراین بُت‌ها را می‌پرستیدند. پیامبر خدا، نوح (ع) در بین این مردم زندگی می‌کرد و از رفتار آن‌ها غمگین بود. حضرت نوح (ع) سال‌ها کوشید تا مردم را از بُت‌پرستی دور کند و آن‌ها را به سوی خدای بزرگ یکتا راهنمایی کند، ولی مردم... شما می‌توانید با تهیه‌ی این کتاب جذاب و خواندنی از ادامه‌ی داستان حضرت نوح (ع) آگاه شوید.

- عنوان کتاب: زندگی حضرت نوح (علیه‌السلام) / نویسنده: سوسن طاق‌دیس
- ناشر: مدرسه



داستان و شعر نیمه‌تمام...

شعر

اگر به سرودن شعر علاقه داری، این شعر را کامل کن
و پرایمان پفرست تا در مسابقه‌ی
«بهترین شعر» شرکت کنی و
چایزه بگیری!

داستان

اگر به نوشتن علاقه داری، این قصه را کامل کن
و پرایمان پفرست تا در مسابقه‌ی
«بهترین قصه» شرکت کنی و
چایزه بگیری!

توی حیاط خونه

یک کبوتر نشسته ...

مریم کوچولو جشن تولد را خیلی دوست داشت. مریم
می‌دانست دو روز دیگر تولد او است، برای همین تصمیم
گرفت که به پدر و مادرش کمک کند.
مریم می‌دانست سر مادرش خیلی شلوغ است به همین
خاطر از مادر اجازه گرفت تا به او کمک کند.
مریم مشغول مرتب کردن خانه بود که چیز عجیبی دید...

نشانی ما:

shahedekoodak@gmail.com

آدرس الکترونیکی

بابا تو یه
قهرمانی!

